

تدبر در حدیث و سیره معصومین (علیهم السلام) - استاد ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

بیست و هشتم صفر ۱۴۴۶ مطابق با ۱۴۰۳/۶/۱۲

رحلت جانگداز پیامبر اعظم ، شهادت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیهما)

را به پیشگاه اهل بیت عصمت و طهارت به ویژه ولی عصر و حجت حق امام زمان (عج) که صاحب عزا هستند و همه دوستداران و ارادتمندان به مکتب رسالت و ولایت و همه مسلمانان و ستمدیدگان و محرومین جهان تعزیت و تسلیت عرض می‌کنم.

اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَنَصَحْتَ لَا مَتَّكَ وَجَاهَدْتَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى اَتٰیكَ الْیَقِیْنُ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ اَفْضَلَ شَرَفٍ مَّحَلٍّ الْمُكْرَمِیْنَ.

اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا اَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ اَیُّهَا الْمَجْتَبِیُّ اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا صِرَاطَ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ يَا بَیَانَ حُكْمِ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

آرزو دارم شوم سوی مدینه رهسپار تا بگیرم همچو جان قبر نبی را در کنار

دست امیدم رسد چون بر ضریح اطهرش سر نهم در خاک پایش با دو چشم اشکبار

با گنه بر آن شفیع المذنبین وارد شوم بی گنه آیم برون با بخشش پروردگار

امام علی علیه السلام در حادثه جان سوز رحلت پیامبر(ص) می فرماید: «بَابِی أَنْتَ وَ أُمِّیْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقُطْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوءَةِ وَالْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ. خَصَّصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسَلِّبًا عَمَّنْ سِوَاكَ وَ عَمَّمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِیْكَ سَوَاءً وَ لَوْلَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لَأَنْفَدْنَا عَلَیْكَ مَاءَ الشُّوْنِ. وَ لَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلًا وَ الْكَمَدُ مُحَالِفًا وَ قَلَّا لَكَ...» (نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۲۳۵) «پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران چنین قطع نشد و آن نبوت و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی بود. مصیبت تو دیگر مصیبت دیدگان را تسلی دهنده است یعنی پس از مصیبت تو دیگر مرگ ها اهمیتی ندارد. و از طرفی این یک مصیبت همگانی است که عموم مردم به خاطر تو عزادارند. اگر نبود که امر به صبر و شکیبایی فرموده ای و از بی تابی نهی نموده ای آن قدر گریه می کردم که اشکهایم تمام شود. و این درد جان کاه همیشه در من می ماند و حزن و اندوهم دائمی می شد. که همه این ها در مصیبت تو کم و ناچیز است.»

موضوع تدبر:

از چه رو امیرمؤمنان علیه السلام بعد از مصیبت مرگ پیامبر(ص) دیگر مصیبت ها را بی اهمیت می‌شمارد؟ آن حضرت قصد دارد چه پیامی را با این سخنان به جهانیان اعلام دارد؟

پاسخ اجمالی:

در قسمتی از دعای افتتاح که به دستور امام عصر ارواحنا فداه در شب های ماه مبارک رمضان خوانده می شود، آمده است: « اَللّهُمَّ اِنَّا نَشْكُو اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغِيْبَةً وَلَيْنا وَكَثْرَةً عَدُوْنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بَيْنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمان عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعِنَّا عَلَي ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَبِضَرٍّ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تَجَلِّلُنَاها وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاها بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ » (خدایا ما به تو شکایت کنیم از نبودن پیامبرمان که دروذهای تو بر او و آتش باد و از غیبت مولایمان و از بسیاری دشمنان و کمی افرادمان و از سختی آشوب ها و از کمک دادن اوضاع زمانه به زیان ما پس درود فرست بر محمد و آتش و کمک ده ما را بر این اوضاع به گشایش فوری از طرف خود و برطرف کردن رنج و ناراحتی و یاری با عزت و ظاهر ساختن سلطنت حق و رحمتی از جانب تو که ما را فراگیرد و تندرستی از طرف تو که ما را بپوشاند به رحمتت ای مهربانترین مهربانان).

گذشته از اینکه فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی، در نشان دادن راه هدایت و معلوم ساختن انحرافات و گره گشایی از کار مسلمانان نقش محوری و اساسی داشت که منقطع گردید، شدت حوادث تلخ و ناگواری که پیامبر(ص) از آنها خبر داده است، عظمت و بزرگی حادثه را بیش از پیش معلوم می سازد؛ که به آنها اشاره خواهیم نمود.

پاسخ تفصیلی:

ابتدا لازم است به اختصار حوادث آخرین روزهای حیات پیامبر(ص) را مرور کنیم: شب پیش از بیماری شدید پیامبر(ص) در حالی که دست علی(ع) را گرفته بود، همراه جماعتی برای طلب آمرزش به قبرستان بقیع رفت و برای اهل قبور درود فرستاد و برای آنان طلب استغفار طولانی کرد. آنگاه به علی(ع) فرمود: «جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد؛ ولی امسال دو مرتبه این امر صورت گرفته است و این دلیلی ندارد مگر اینکه اجل من نزدیک باشد». [شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۷ و ابن سعد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۱۴]

پس به علی(ع) گفت: «اگر من از دنیا رفتم، تو مرا غسل بده». [شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۷ و ابن سعد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۱۴]

در روایت دیگر آمده است که «فرمودند: به هر کسی وعده ای دادم، باید آن را بگیرد و به هر کسی دینی دارم، باخبرم سازد» [شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۷ و ابن سعد، الطبقات، ج ۲، ص ۲۱۴]

پیامبر(ص) که گویا از حرکات زننده برخی از زوجات و صحابه خود و تخلف برخی از یاران ناراحت شده بود، برای پیشگیری از بدعت ها، فرمود: «ای مردم، آتش فتنه شعلهور شده و فتنه ها مانند پاره های شب تاریک، رو آورده و شما هیچ دستاویزی علیه من ندارید؛ زیرا من حلال نکردم مگر آنچه قرآن حلال دانسته و حرام نکردم مگر آنچه قرآن حرام داشته است». [ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۵۴]

پیامبر(ص) پس از این هشدار به منزل "امسلمه" رفت و دو روز در آنجا ماند و گفتند خدایا تو شاهد باش که من حقایق را ابلاغ کردم. [شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۷] (سپس پیامبر(ص) به منزل رفت و جماعتی به حضور طلبید و گفت: «مگر به شما امر نکردم که با جیش "اسامه" بروید؟ چرا نرفتید؟» ابوبکر گفت: رفتم؛ ولی دوباره برگشتم تا تجدید عهد کنم. عمر گفت: نرفتم؛ چون نمی توانستم منتظر باشم تا حال شما را از کاروانیان پیرسم. [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۴]

رسول خدا(ص) از تخلف آنان سخت ناراحت شد و با همان حال کسالت به مسجد رفت و خطاب به اعتراض کنندگان فرمود: این چه سخنی است که درباره فرماندهی "اسامه" می‌شنوم شما پیش از این به فرماندهی پدرش هم طعن می‌زدید به خدا سوگند او برای فرماندهی لشکر سزاوار بود و فرزندش اسامه نیز برای این کار شایسته است. رسول خدا در بستر بیماری مرتباً به عیادت کنندگان خود به طور مرتب می‌فرمود، سپاه اسامه را حرکت دهید. [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰]

پیامبر(ص) فرمود: «أَنْفُذُوا بَعْثَ (جیش) أُسَامَةَ - فرمان حرکت سپاه اسامه را اجرا کنید.» وی در اینجا متخلفان از جیش اسامه را لعن کرد. (طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۴۲۹) سپس پیامبر(ص) بیهوش شد و تمام زنان و کودکان می‌گریستند. لحظاتی بعد پیامبر(ص) به هوش آمد و دستور داد که برایش قلم و دواتی بیاورند تا برایشان چیزی بنویسند که پس از آن هرگز گمراه نشوند در این میان برخی به دنبال آوردن صحیفه و دوات رفتند. که عمر گفت: بیماری بر پیامبر(ص) چیره گشته است، «ارجع فانه يهجر» برگرد؛ زیرا او هذیان می‌گوید. قرآن نزد شماست، کتاب خدا برای شما کافی است. [ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد، دارصادر، بیروت، ج ۱، ص ۳۵۵]

ان الرجل ليهجر جز كفر محض نیست این جنگ با کتاب خدای پیامبر است

حاضران بعضی با نظر عمر مخالفت کردند و بعضی دیگر جانب او را گرفتند رسول خدا(ص) از اختلاف و سخنان جسارت‌آمیز آنان سخت ناراحت شد و فرمود: «برخیزید و از من دور شوید». [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴]

پیامبر(ص) در حضور جمع، رو به حضرت علی(ع) کرد و به او وصیت کرد و به ایشان فرمود: نزدیک بیا، سپس زره و شمشیر و خاتم و مهرش را به علی(ع) داد و فرمود «برو منزل». پس از لحظاتی بیماری ایشان شدید شد و آنگاه که حالش بهتر شد، علی(ع) را ندید. به زنان خود گفت: «برادرم و صاحبم بیاید» آنان به ابوبکر گفتند و او آمد و باز پیامبر(ص) جمله را تکرار کرد و این بار به سراغ عمر رفتند و عمر آمد؛ ولی پیامبر(ص) فرمود: «برادرم و صاحبم بیاید» "ام سلمه" فرمود: «علی(ع) را می‌طلبید، به او بگوئید بیاید». [طبری، محمد بن جریر، ج ۲، ص ۴۳۹] علی(ع) آمد و مدتی با هم به طور خصوصی و در گوشه صحبت کردند. وقتی از علی(ع) پرسیدند، پیامبر(ص) چه گفت؟ در پاسخ فرمود: به من هزار باب علم که از هر بابی هزار باب دیگر منشعب شده بود، آموخت و چیزهایی را به من سفارش کرد که انجام خواهم داد. [شیخ مفید، الارشاد، ص ۹۹]

پیامبر(ص) در همان حال چند مرتبه فرمود: «ما ظن محمد بالله لو لقي الله و هذه عذره عنده» در روزهای آخر از "بلال" خواست تا مردم را در مسجد حاضر کند، خطبه‌ای خواند، بعد از مردم خواست اگر کسی حقی از او به گردن دارد، مطالبه کند. هیچ کس پاسخی نداد تا سه بار پیامبر(ص) تکرار کرد تا اینکه غلامی بنام "عکاشه" برخاست و حقی را از ایشان مطالبه کرد، به قصد انتقام از پیامبر(ص)، شلاقی آماده کردند؛ ولی همین که خواست قصاص کند بر بدن حضرت افتاد و شروع به گریه کرد و ایشان را عفو نمود و پیامبر(ص) فرمود او رفیق من در بهشت خواهد بود. [التذكرة الحمدونية، تصحیح احسان عباس، ج ۹، صص ۱۵۳ و ۱۵۴]

سپس به علی(ع) دستور داد، آن پولها را که نزد یکی از زنان بود، بگیرد و میان فقرا تقسیم کند. [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۸]

فاطمه(س) و لحظه وداع با پدر: در لحظات آخر عمر پیامبر(ص)، فاطمه(س) بسیار گریان بود. پیامبر(ص) او را به نزدیک خود طلبید و مطالبی را به او گفت: که فاطمه(س) گریه‌اش شدت یافت.

آنگاه مطلبی را به ایشان گفت: که حضرت زهرا تبسم کرد. ایشان بر پاسخ سؤال دیگران فرمودند که لحظه اول پیامبر(ص) فرمودند: «در همین درد می‌میرم» و در باب شادی و تبسمش فرمودند: «تو اولین کس از اهل بیت(ع) من هستی که به من ملحق می‌شود» و این بود که من تبسم کردم. [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۷]

در لحظات واپسین عمر پیامبر(ص) سرش در دامن امیرالمؤمنین(ع) قرار داشت. [نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۷]

در هنگامه فوت پیامبر(ص) خلیفه دوم، بنابر عللی در بیرون خانه فریاد می‌زد که پیامبر(ص) فوت نکرده و بسان حضرت عیسی(ع) پیش خدای خود رفته، در این میان یک نفر از اصحاب پیامبر(ص) این آیه را خواند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ...» (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۵۶)

علی(ع) جسد مطهر پیامبر(ص) را غسل داد و کفن کرد؛ چون پیامبر(ص) سفارش کرده بود که نزدیکترین کس مرا غسل خواهد داد [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۷] و این شخص جز علی(ع) کسی نیست. سپس چهره آن حضرت را گشود در حالی که سیلاب اشک از دیدگانش جاری بود. فرمود: «پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا(ص) با رحلت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمانها قطع گردید... اگر ما را به صبر و شکیبایی امر نمی‌کردید، آنقدر گریه می‌کردم که سرچشمه اشک را می‌خشکانید». [نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۳]

سپس در قبری که توسط "ابوعبیده جراح" و "زید بن سهل" آماده شده بود و در همان حجره‌ای که وفات یافته بود، در خانه خودش به خاک سپرده شد. [ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۸۱]

پیامدهای رحلت پیامبر اکرم(ص): حضرت فاطمه سلام الله علیها در خطبه فدکیه و خطبه ای که بعدا در جمع زنان مدینه که به عیادت ایشان آمده بودند ایراد فرموده اند، پیامدهای رحلت پیامبر را بیان می‌کنند، از جمله:

۱. ایجاد ضعف و سستی در میان مردم؛ (استومع و هُئِه «یا وَهِيَه») حضرت در خطبه ای که در حضور زنان مدینه که به عیادت ایشان آمده بودند نیز این امر را تذکر دادند و با تأسف فرمودند: «فَبِحَا لِفُلُولِ الْحَدِّ وَاللَّعْبِ بَعْدَ الْجَدِّ وَقَرَعَ الصَّفَاةُ؛ چه زشت است سستی و بازیچه بودن مردانتان پس از آن همه تلاش و کوشش»)

۲. تفرقه و اختلاف بوجود آمد؛ «استتَهَرَ فَتَقَهُ وَأَنْفَتَقَ رَتَقَهُ؛ تشتت و پراکندگی گسترش یافت و وحدت و همدلی از هم گسست»)

۳. امید و آرزوهای مسلمانان به ناامیدی تبدیل شد: آنان که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احکام عالیہ اسلام ناب حضرتش دلخوش کرده بودند از نعمت دین الهی و حکومت اسلامی بهره مند گشته بودند. اکنون با دیدن حوادث بعد از آن حضرت مأیوس شده و امیدشان به یأس مبدل گشت. «وَاكْدَتِ الْأَمَالُ».)

۴. به حریم پیامبر بی حرمتی شد؛ «اضیع الحَریْم و اُزِلَّتِ الحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ») هنوز جسد مبارک پیامبر بر زمین بود که اجتماع سقیفه بدون نظرخواهی از خاندان پیامبر به تعیین جانشین برای آن حضرت می پرداختند و حق اهل بیت حضرتش را ضایع کردند.

۵. خط نفاق و دورویی آشکار شد؛ «ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ» حضرت در جای دیگری از همین خطبه، با کنایه زیبایی به این نفاق افکنی پرداخته است و فرموده است: «تَشْرُبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ وَ نَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَ وَخَزِ السِّنَانِ فِي الْحَبْشَاءِ؛ شیر را اندک اندک با آب ممزوج نمودید و به بهانه این که آب می نوشید، شیر را خوردید. کنایه از نفاق است که تظاهر به عملی می شود که در واقع خلاف آن است و برای نابودی اهل بیت او در پشت تپه ها و درختان کمین کردید و ما بر این رفتار شما که مانند بریدن کارد و فروبردن نیزه در شکم، دردآور و کشنده است صبر می کنیم»

۶. دین و معنویت کم رنگ شد؛ «و سَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ - «جَلْبَاب» چادر یا عبایی که بدن انسان را می پوشاند،- حضرت فاطمه سلام الله علیها تعبیر به جلباب دین فرموده. چون دین نیز تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد، همان گونه که چادر و عبا تمام بدن انسان را در بر می گیرد.

۷. مردم دچار بی تفاوتی شدند: حضرت خطاب به انصار که با جان و مال پیامبر را کمک کرده بودند چنین فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَأَعْضَاءَ الْمِلَّةِ، وَ حَصَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَةُ عَنْ ظِلَامَتِي؛ ای گروه جوانمرد، ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این غفلت و سستی و ضعف شما در حق من و تغافل و بی تفاوتی و خواب آلودگی در مورد دادخواهی من، چیست؟»

۸. مردم پیمان شکنی کردند: فرمودند: «فَأَنِّي جُرْتُكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ أَسْرَرْتُكُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ» پس چرا بعد از بیان حق حیران و سرگردانید، و بعد از آشکار کردن عقیده پنهان کاری می کنید و بعد از آن پیشگامی و روی آوردن به عقب برگشته پشت نموده اید. حضرت زهرا سلام الله علیها، در این فراز به حادثه غدیر اشاره می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برای مردم بیان فرمود و به آن ها اعلام کرد و آنان نیز با علی علیه السلام بیعت کردند. اما اکنون بیعت خود را شکستند.

۹. مردم دچار وسوسه های شیطانی شدند: «تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوَى؛ به شیطان گمراه کننده پاسخ مثبت دادید» و در جای دیگر از خطبه فرموده اند: «أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْزَرِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ؛ شیطان سر خود را از مخفیگاه به درآورد. شما را فراخواند. دید که پاسخگوی دعوت باطل او هستید...»

۱۰. شتاب در شنیدن حرف های بیهوده و بی اساس: «مَعْشَرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ؛ ای گروه مردم که به سوی شنیدن حرف های بیهوده شتاب می کنید و کردار زشت زیانبار را نادیده می گیرید.

۱۱. نطفه مظاهر فساد روئیدن گرفت: در پایان، خطاب به زنان مهاجر و انصار فرمود: «أَمَّا لَعْمَرِي لَقَدْ لَقَحْتُ فَنَظْرَةَ رَيْثِمَا تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلْءَ الْقُعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَ دُعَافًا مُبِيدًا؛ به جان خودم سوگند نطفه فساد بسته شد، باید انتظار کشید تا کی مرض فساد پیکر جامعه اسلامی را از پای درآورد که پس از این از پستان شتر به جای شیر خون بدوشید و زهری که به سرعت هلاک کننده است»

۱۲. فرصت طلبان به سر کار آمدند: حضرت سلام الله علیها در فرازهایی از خطبه فدکیه به گروه های فرصت طلب که منتظر بودند تا بعد از رحلت پیامبر از موقعیت بهره برند پرداخته است و ویژگی های آن ها را نیز بیان فرموده است، از جمله: اهل خوشگذرانی و رفاه زده بودند؛ منتظر پیش آمد حوادث برای پیامبر و اهل بیت بودند (تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ)؛ اخبار و رویدادها را دنبال می

کردند؛ در جنگ ها عقب نشینی و یا فرار می کردند و... [پیامدهای رحلت پیامبر اکرم (ص) از دیدگاه حضرت زهرا (س)، پاسدار اسلام، اردیبهشت ۱۳۸۰]

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلِهِ كَرِيمِهِ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (خدایا! ما اشتیاق خود را به دولت ارزشمند (مهدوی) به سوی تو ابراز می کنیم، دولتی که به وسیله آن، اسلام و مسلمانان را عزت می بخشی، نفاق و منافقان را ذلیل و خوار می کنی، ما را در آن دولت از کسانی قرار می دهی که دیگران را به فرمانبرداری از تو فرا می خوانند و مردم را به سوی تو رهبری می کنند و به سبب چنین دولتی شرافت دنیا و آخرت را نصیب ما کنی.)

الوداع یا رحمة للعالمین:

ای دل بیا که موسم آه فغان رسید یعنی عزای خاتم پیغمبران رسید
واحسرتا که حضرت زهرا یتیم شد از ماتم پدرلبش به نیمه جان رسید

لحظات آخر عمر پیامبر حضرت گاهی به هوش می آید و گاهی از هوش می رود. همه نگران و مضطرب دارن حال حضرت را پیگیری می کنند. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله صدا زد: همه از اتاق و حجره بیرون برند، به ام سلمه فرمود: دم دراتاق بایست، نگذار کسی وارد اتاق بشه. صدا زد: یاعلی نزدیک من بیا، می خوام با تو خدا حافظی کنم، آخه وقت وداع شده، بعد دست میوه دلش، نور دیده اش زهرا علیها السلام را گرفت به سینه اش چسباند، دست برادرش علی علیه السلام را گرفت، همینطور توی صورت علی و زهرا علیهما السلام نگاه می کرد و قطرات اشک از چشم های مبارکش می ریخت، می خواست حرف بزنه، بعضی راه گلویش را می گرفت و نمی توانست صحبت کند. صدای گریه اهل بیت بلند شد. علی علیه السلام سر پیغمبر تو دامنش گذاشت، آخه لحظه های آخر عمر پیغمبر ... بی بی فاطمه علیها السلام صدا زد؛ یا رسول الله با گریه ات دلم را پاره پاره کردی، جگرم را سوزاندی، سینه پر حسرتم را آتش زدی، پیغمبر بی بی را به سینه اش چسباند و روی فاطمه علیها السلام را می بوسید و می گریه می کرد. امام حسن و امام حسین علیهما السلام را توی بغلش گرفت و صدای الوداع الوداع، و گریه و خروش و شیون الوداع از زمین و آسمان بلند بود

آن کس که داد نسبت هذیان به مصطفی از کینه اش به صورت زهرا نشانه بود

با آن همه سفارش پیغمبر خدا پاداش دوستی علی تازیانه بود

یارب مغیره مادر ما را چگونه زد؟! کز جای تازیانه او خون روانه بود

اینجا وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها روی بدن پدرش افتاده بود و ابتاه می گفت کسی بی حرمتی نمی کرد همه با احترام و ادب بی بی رو از روی بدن مبارک رسول الله برداشتند تسلیت گفتند: تسلی دادند. بمیرم برای آن دختری که عصر عاشورا خواست از بدن باباش حسین خدا حافظی کنه، خودش را انداخت روی بدن پاره پاره باباش حسین علیه السلام، آمد صورت پدرش رو ببوسه دید باباش سر در بدن ندارد اما این جا نه تنها ادب نکردند بلکه با تازیانه دختر رو از روی بدن پدر برداشتند.

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة